

# خشونت‌ی که آهسته مشروعیّت می‌گیرد

❖ پنجشنبه ۲۷ آبان ۱۳۸۹ - ۱۸ نوامبر ۲۰۱۰  
گفتگوی رادیو دویچه وله با مهرداد درویش پور

مهرداد درویش پور می‌گوید خشونت در ایران دیگر نه به عنوان یک کج‌روی بلکه به عنوان یک هنجار اجتماعی شناخته می‌شود

فیلم پخش‌شده از حادثه‌ای که روز ششم آبان ماه در میدان کاج واقع در منطقه سعادت‌آباد تهران روی داد، واکنش‌های گوناگونی را برانگیخت. یک جامعه‌شناس این حادثه را زنگ خطری برای جامعه ایران و گوشزدی برای روشنفکران می‌داند.

«بذارید بمیره، ناموسم رو دزدیده». این جمله بیش از ۱۰ بار در فیلمی که از حادثه میدان کاج تهران در اینترنت منتشر شد، تکرار می‌شد. ضارب با فریادهایی عصبی جنایتش را توجیه می‌کرد و ظاهراً اجازه نمی‌داد کسی به مرد غرقه در خونی که لحظه به لحظه جان می‌داد کمک کند.

درست درمیان فریادهای او و واکنش‌های عصبی‌اش مثل در آوردن پیرهن و تهدید به رگزنی، صاحب موتور سیکلتی که تا آن زمان کنار مضراب قرار داشت با خونسردی هرچه تمام‌تر به جوان قرمزپوش غرقه در خون نزدیک شد و موتور سیکلت خود را از "مهلکه" نجات داد. جوان قرمزپوش اما همچنان در خون خود می‌غلتید و کسی را یارای کمک به او نبود.

آیا به واقع "کسی را یارای کمک به او نبود" و یا کسی اهمیت یاری به یک فرد محتضر را درک نکرده بود؟ آیا اینکه فرد مضراب یک "دزد ناموس" بوده باعث بی‌تفاوتی مردم شد یا اصولاً دیدن صحنه‌ی دردکشیدن یک مجروح محتضر، دیگر برای مردم عادی شده است؟

مردمی که بیش از سی سال است شاهد آخرین تکان‌های دو پای آونگ در هوا و آویزان از جرثقیل بوده‌اند، دیدن چاقوکشی دیگر چندان اهمیتی برایشان ندارد یا فشارهای زندگی آنقدر از حد گذشته که مرگ هرچند در ملا عام حساسیتش را از دست داده است؟

این پرسشها را با مهرداد درویشپور، جامعه‌شناس مقیم سوئد در میان گذاشتیم.

دوچپه‌وله: آقای درویشپور روز ششم آبان حادثه‌ای در تهران اتفاق افتاد که فیلمش هم در اینترنت منتشر شد. آن چیزی که از نظر جامعه‌شناسی در این فیلم و در این واقعه مهم بود، بی‌تفاوتی مردمی بود که آنجا بودند. حتی کسی که داشت فیلمبرداری می‌کرد و صدایش پخش می‌شد، صدایش خیلی عادی بود. از این فیلم چه برداشتی می‌شود کرد؟ آیا می‌شود آن را به کل جامعه‌ی ایران و بی‌تفاوتی که بر کل جامعه حکمفرماست تعمیم داد؟

مهرداد درویشپور: این فیلم تکان‌دهنده‌ای که در تهران نشان داده شده، در مورد خشونت‌ی تا سرحد مرگ ادامه پیدا می‌کند و مردم نیز تماشاچی این صحنه هستند، به نظر من از سه زاویه قابل توضیح است. یک این که تا جایی که اطلاعات نشان می‌دهد، گویا بهانه‌ی دعوا، موضوعی ناموسی بوده است که اگر درست بوده باشد، جامعه‌ی ایران معمولاً نسبت به خشونت‌هایی که بار ناموسی دارد، حتی نوعی مشروعیت هم برای آن قائل می‌شوند و این می‌تواند توضیح‌دهنده‌ی حتی بی‌تفاوتی نسبت به این خشونت‌ها باشد. اما مهم‌تر از این مسئله، این خشونت‌ی که در جلوی چشم اذهان عمومی جریان پیدا می‌کند و مردم نسبت به آن بی‌تفاوت عمل می‌کنند، در واقع نشان‌دهنده‌ی این است که خشونت در جامعه‌ی ایران به‌عنوان یک کج‌روی اجتماعی شناخته نمی‌شود، بلکه به‌عنوان بخشی از یک هنجار شناخته می‌شود. به این معنی که گویا مشکلات چه در سطح فردی چه در سطح اجتماعی از طریق زد و خورد و حتی خشونت‌هایی که گاهی مردم از تماشای آن دعواها و زدوخوردها و خشونت‌ها، لذت می‌برند تا آن حد مصونیت پیدا کرده که حتی گاه به موضوع تفریح مردم هم می‌تواند تبدیل شود.

اشاره کردید به مشروعیت دادن به خشونت. به نظر شما اعمال خشونت‌ی که می‌شود به آن گفت "خشونت دولتی"، مثل اجرای اعدام در ملاءعام و قطع دست، این‌ها چه تأثیری در این به قول شما "مشروعیت بخشیدن به خشونت" داشته است؟

دقیقا می‌خواستم به این نکته بپردازم. خشونت‌ی که خود دولت سازمان می‌دهد، چه خشونت‌های سیاسی که با سرکوب تظاهرات‌ها شاهد آن بودیم و در یکسال و نیم گذشته به شکل بسیار گسترده‌تر صورت گرفت، چه اعدام در ملاءعام و سنگسار و قطع دست و نظایر آن، در واقع دولت که خود باید نمادی باشد برای مقابله با کج‌روی‌های اجتماعی، خودش

سازمان‌دهنده‌ی یکی از خشن‌ترین بزه‌کاری‌ها یعنی خشونت در جامعه است.

روشن است که تأثیری که این امر بر اذهان عمومی می‌گذارد، یک؛ خشونت را مشروع می‌کند، دو؛ از طریق عادی‌ساختن خشونت، نوعی بی‌تفاوتی در برابر خشونت ایجاد می‌کند یعنی خشونت تبدیل به بخشی از زندگی روزمره‌ی مردم می‌شود. بنابراین مردمی که باید خودشان به نیروی انتظامی متوسل شوند برای جلوگیری از خشونت یا حتی مداخله کنند برای این که خشونتی صورت نگیرد، وقتی خشونت در زندگی‌شان شبانه‌روز جریان پیدا می‌کند، روشن است که این عادی‌ساختن خشونت که دولت نقش مهمی در آن داشته، در این بی‌تفاوتی‌ها بسیار نقش دارد.

عامل سومی که به نظر من باید به آن هم توجه کرد این است که به‌رحال ما می‌دانیم چه در سطح دولتی و خشونتی که توسط دولت جریان دارد، چه خشونتی که در خانواده‌ها توسط مردان علیه زنان و کودکان جریان دارد، چه خشونتی که در سطح اجتماع با آن روبه‌رو هستیم، علی‌القاعده قانون، مهم‌ترین ابزار رسیدگی و مقابله با این خشونت‌هاست. وقتی بسیاری از آدم‌ها حتی شکایت‌های قانونی‌شان به نتیجه‌ای نمی‌رسد و یا مسئولین انتظامی یا مسئولین قضایی کشور نسبت به خشونت‌هایی که علیه شهروندان صورت می‌گیرد، کوچکترین عکس‌العمل درخوری نشان نمی‌دهند، بنابراین خود بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به این خشونت و عدم مبارزه‌ی فعال علیه خشونت، در عادی‌سازی این خشونت نقش دارد و آن صحنه‌ای که ما در این فیلم دیدیم، نشانگر یک حادثه‌ی بسیار تکان‌دهنده و وحشتناک است و آن این است که در ایران براه‌ن‌های اجتماعی و نابرابری‌هایی که در جامعه شکل گرفته، کثروی اجتماعی آن قدر توسعه پیدا کرده که خشونت تا سر حد مرگ یکی از اشکال بروز آن شده است که در این فیلم به روشنی مشاهده می‌کنیم و بدتر از همه بی‌تفاوتی همه‌ی انسان‌ها را در این مورد می‌بینیم.

آقای درویش‌پور می‌خواهم برگردم به ابتدای صحبت‌تان که اشاره‌ی کوتاهی کردید به این قضیه که گویا مسئله یک دعوای ناموسی بوده و انگار مردم به نوعی خیلی هم ناراحت نیستند از این که یک چنین اتفاقی افتاده است. من می‌خواهم اشاره کنم به نظراتی که پای این فیلم نوشته شده بود، خیلی‌ها این بود که خود آن زنی را که دعوای بر سرش بوده، او را باید اعدام کرد و حتی یکی گفته بود ایکاش آن زن هم بود و او هم که مقصر اصلی بوده کشته می‌شد. یکی دیگر نوشته بود ما که همیشه می‌گوییم همه‌ی دعوایها بر سر زن‌هاست و از این سبک نظرات، من می‌خواستم در این مورد بیشتر توضیح دهید.

من اگر بخواهم در این مورد توضیح دهم، باید بگویم در همین دیروز در کشور سوئد در میان یکی از گروه‌های مهاجر بازهم نمونه‌ای از قتل ناموسی اتفاق افتاد. دوباره تمام اخبار و رسانه‌ها و متخصصین دارند به این مسئله می‌پردازند که دولت پروژه‌های سنگینی را برای مقابله با این خشونت‌های ناموسی برعهده می‌گیرد اما در جامعه‌ی ما از آنجا که فرهنگ پدرسالاری بسیار خشنی حکمفرماست، نه تنها علیه خشونت‌های ناموسی مبارزه‌ای صورت نمی‌گیرد، نه توسط دولت و نه توسط نهادهای جامعه، بلکه از آن بدتر در افکار عمومی نوعی مشروعیت هم نسبت به آن وجود دارد.

وقتی کسی می‌گوید آن زنی را که بر سرش دعوا شده باید اعدامش کرد یا آن زن مستحق مجازات است، نشان می‌دهد که افکار زن ستیزانه و پدرسالارانه آن قدر در جامعه قوی است که این افکار به خشونت‌های پدرسالار تا سر حد مرگ مشروعیت می‌بخشد و فکر می‌کنم در برابر کل این موج خشونت به هر بهانه‌ای که باشد، به نام ناموس‌پرستی یا به هر نام دیگری، باید قویاً ایستادگی کرد و انتظار من این است که دست‌کم جامعه‌ی روشنفکری واکنش بسیار نیرومندی را علیه این نمونه‌ی خشن قتل و خشونت و بی‌تفاوتی جامعه نشان دهد و سعی کنیم این فضا را تغییر دهیم. اگر جامعه بدین شکل ادامه پیدا کند، ما با این خطر روبه‌رو هستیم که خشونت روز به روز در جامعه نهادینه‌تر شود که ما به‌ازای بسیار سنگینی را چه در زندگی سیاسی و چه در حوزه اجتماعی و چه در سطح شخصی به‌بار خواهد آورد.

ما در حوادث چندماه پس از انتخابات سال گذشته شاهد صحنه‌هایی بودیم که دقیقاً نقطه مقابل این صحنه بود. یعنی نشانه‌هایی از همدردی مردم، مقابله‌شان با خشونت، ایستادگی‌شان در برابر خشونت بی‌حد و حصری که به آن‌ها اعمال می‌شد، برای دست زدن به خشونت. این تفسیر وجود دارد که جامعه‌ی ایران به دو تکه تقسیم شده و حتی یکنفر در وبلاگش نوشته بود این گروهی که شاهد این فیلم بود، یک بخش از جامعه است و آن کسانی که در حوادث پس از انتخابات از اعمال خشونت خودداری می‌کردند، هرچند که به شدت مورد خشونت واقع شده بودند، نیم دیگری از جامعه هستند. نظرتان راجع به این بحث چیست؟

این بحث کاملاً درست است. یعنی جامعه یکپارچه نیست. کسانی که در دوره‌ی انتخابات رفتند به احمدی‌نژاد رأی دادند و بعد از انتخابات در سرکوب تظاهرات میلیونی مردم نقش داشتند، آن‌ها تولیدگر و مشوق خشونت هستند و بخش زیادی از آن مردمی که در آن مبارزات حضور

گسترده داشتند، از روش‌های مسالمت‌آمیز دفاع می‌کردند، با خشونت مخالفت دارند. اما، نکته‌ی نهایی این است که در واقع در حرکت‌های سیاسی چون همبستگی اجتماعی وجود دارد، ما این شانس را داریم که در آنجا گفتمان‌های مسالمت‌جویانه روی افکار عمومی تأثیر گذارد، اما در حوادث روزمره‌ی شخصی آن هم در شرایطی که امید به تغییر مسالمت‌آمیز کم رنگ می‌شود، ناهنجاری‌های اجتماعی گسترش پیدا می‌کند و من این گسترش ناهنجاری اجتماعی را ناشی از فروکش آن جنبش گسترده‌ی مسالمت‌آمیز مدنی در سال گذشته می‌دانم.

البته دو گروهی که شما اشاره کردید، منظور من نبودند. در این بین یک گروه میانی هم وجود دارد که اصلاً هم سیاسی نیستند و الزاماً هم بعد از انتخابات در تظاهرات شرکت نکردند و اتفاقاً این گروه‌اند که تماشاگر خاموش اعمال خشونت هستند. آیا الان می‌شود هیچ کدام از این دو گروه را تعمیم داد به کل جامعه‌ی ایران و بگوییم کل جامعه‌ی ایران تماشاگران خاموش خشونت‌اند یا نه، کل جامعه‌ی ایران در برابر خشونت واکنش نشان می‌دهند؟

من به عنوان آخرین کلام می‌خواهم این نکته را اضافه کنم. زمانی که حرکت‌های اجتماعی صورت می‌گیرد، مردم بیشتر به میدان می‌آیند، واکنش‌های فعال‌تری دارند. زمانی که مردم مأیوس و سرخورده می‌شوند، بی‌تفاوتی در مردم رشد می‌کند. این بی‌تفاوتی صرفاً بی‌تفاوتی سیاسی نیست، بلکه می‌تواند بی‌تفاوتی در حوزه‌ی هنجارهای اجتماعی باشد. اشاره‌ی من این بود که ما در جامعه‌هم گروه‌هایی که مبلغ خشونت هستند را می‌شناسیم، هم گروه‌هایی که مخالف خشونت هستند. آن فیلمی که ما دیدیم نشانگر یک گرت‌برداری از مردمی است که بی‌تفاوتی در آن‌ها بسیار رشد کرده است. گروهی که نسبت به خشونت واکنش نشان نمی‌دهد و گروهی که، حتی از آن بدتر، اگر این خشونت جنبه‌ی ناموسی داشته باشد، حتی می‌تواند مشوق آن هم باشد. ولی این نماینده‌ی کل اجتماع نیست هرچند به‌عنوان یک گرایش جدی در جامعه وجود دارد، به‌ویژه تحت عنوان حمایت از خشونت‌های ناموسی. با این بخش باید قویاً مخالفت کرد.

میترا شجاعی

تحریریه: فرید وحیدی

17.11.2010